

## فاطمی چرا فاطمی است ؟

حسین فاطمی ، شکار گردن افراخته و لقمه بسی سنگین تر از اشتهای مغز سبک محمد رضا شاه به دام افتاد و به ضرب ساتور میرآخوران و چاقوکشان دربار و به فرمان ضحاک گرسنه و خونخوار شقه شقه شد . ضحاک که **خون آدم خورد و خونخواری چنین آدم ندید** . این خونخوار آدمی خوار هرگاه از خشم ملت و دل ناگرانی اربابانش نمی هراسید مصدق را هم می کشت . ولی چه کند بینوا ، که فروش رفته بود و غلامی گوش به فرمان و دست به دامان بیش نبود . بیچاره بیمایه ای که برای نابودی مصدق بیشتر از بود پادشاهی خود می کوشید . به گوشش رسانده بودند که : **مرحبا بوزینه عنتر گشته ای / کدخدا بودی کلانتر گشته ای** . و بدینسان شب پره وار بازیگر میدان شده بود و قرص ماه را که تا به امروز در تاریخ ایران می درخشد و جاودانه خواهد درخشید ، نمی دید. **که سفله خداوند هستی مباد** . امروز نیز فکر جاودانگی و محبوبیت مصدق و یاران صدیق و صادقش چون دکتر حسین فاطمی مانند خوره ای مغز علیل ته مانده ها و پس مانده های پهلوی را سوراخ می کند که هر یک قارقارکی به دست گرفته آنچه باد هواست در آن می دمند که قبول راستی و اعتراف به نامردی ، مردانگی و درستی می خواهد و باد هوا این هر دوان ندارد .

چرا مصدق را برانداختند ؟ چرا فاطمی را کشتند و چرا او را در التهاب تب و آزار کشتند ؟ از این کابوس وحشتناک چگونه می توان بدر آمد ؟ در برابر آن رویداد شیطانی و آن جنایت چگونه می توان داعیه شهروندی این سرخ رویان را احتمال کرد ؟ شهروندانی که شهر را به خون و آتش کشیده اند . هرگاه با نام مصدق و فاطمی روبرو می شویم از خود می پرسیم اینها چگونه انسانی بودند چه خونی در رگهایشان می جوشید ، چه آتشی در نهانشان می خروشید که اینچنین نامشان به جاودانگی و روشنایی تاریخ پیوست ؟ اینهمه هیاهو چیست که با خود آوردند و برجای نهادند ؟ چرا آرزو ها در کنارشان متولد شد و در کنارشان رشد کرد و هنوز هم در حال بالیدن است ؟ آن بی خردان که این موهبت را از ما گرفتند چرا اصرار می ورزند خاطره و یادشان را هم از ما بگیرند ؟ چرا جلادان هر دو حکومت از خاک سردشان هم هراس دارند ؟ چرا دست از سر آن خانه گرفتار بر نمی دارند ؟ خانه ای که اگر برجاست روی شانه های مقاوم جوانان گرفتارترش برجاست . جوانانی که شاید فاطمی دیگری در درونشان نفس می کشد و آنان را به سوی استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی رهبری می کند . آن فاطمی که برای رهایی سرزمینش از چنگ غارتگران خارجی و چپاولگران داخلی اینچنین مقاوم و استوار ایستاده است . آن فاطمی که فریب وسوسه های مار هفت خط و حيله گر را نمی خورد . آن فاطمی که برای خود قیمت تعیین نمی کند. آن فاطمی که در برابر حتاکی و حمله درندگان نمی شکند . آن فاطمی که یک بعد بیشتر ندارد و به مصلحت و تن آسانی در سایه فریبنده دیوار این و آن اتراق نمی کند . آن فاطمی که آن گریخته ضعیف النفس را به ملامت و شماتت می گیرد و نمی خواهد سرنوشت وطنش در دست اینچنین بیمایه ای تباه شود و هم نمی خواهد خانه اش آقا بالا سر داشته

باشد آقا بالا سری که مفت بخورد و بخوابد و در این مفتخوری بی حساب و کتاب آدم هم بکشد .  
آن فاطمی که کاخ در فساد غوطه‌ور شاهنشهان را بر نمی‌تابد و آن را با کلوخی سرنگون می‌کند آن  
فاطمی که می‌خواهد تندیس های خود پرستی و استبداد را در شکنند و پرچم سه رنگ ایران را  
بجایشان به اهتزاز در آورد . آن فاطمی که شخصیت ثابت و دگرگون نشدنی خودش را دارد و همین  
ثبات شخصیت از او حسین فاطمی را ساخته است و آن فاطمی که تا آخرین لحظه زندگی به  
سرزمین و باور مقدس خود عشق می‌ورزد .

ونکوور ، نوزده آبان ۱۳۸۵ - دهم نوامبر ۲۰۰۶